

ماراتون ناتمام

نوشته:

علی اصغر وکیلی





سرشناسه	: وکیلی، علی اصغر، ۱۳۳۶ -
عنوان و نام پدیدآور	: ماراتون ناتمام / نوشته علی اصغر وکیلی.
مشخصات نشر	: تهران: اسرار دانش، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۵۲ ص.: نمودار.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۶-۱۵۸-۶
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
موضوع	: وکیلی، علی اصغر، ۱۳۳۶ - — خاطرات
موضوع	: خاطرات ایرانی — قرن ۱۴
موضوع	: Iranian diaries -- 20th century
رده بندی کنگره	: CT۱۸۸۸
رده بندی دیویی	: ۹۲۰/۰۵۵
شماره کتابشناسی ملی	: ۸۴۶۹۷۴۵
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا	



انتشارات اسرار دانش

ماراتون نا تمام

نوشته: علی اصغر وکیلی

چاپخانه و صحافی: طرح و نقش

چاپ اول، تابستان ۱۴۰۰

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۶-۱۵۸-۶

حق چاپ این اثر برای ناشر محفوظ است

دفتر مرکزی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای زاندارمری، پلاک ۱۲۶ طبقه ۳

تلفن: ۶۶۴۶۹۷۶۲، فکس: ۶۶۹۶۰۶۵۴

سایت و فروشگاه اینترنتی: www.asrardaneh.ir

پست الکترونیکی: asrardaneh@yahoo.com

فهرست مطالب

۷	پیش گفتار
۱۵	فصل اول: تجربه اول
۲۹	فصل دوم: عشق و نفرت
۴۵	فصل سوم: سرزمین دریا
۶۵	فصل چهارم: اقتصاد بدون مرز
۷۱	فصل پنجم: اهدا کننده اعضاء
۸۵	فصل ششم: نقشهای بر روی آب
۱۰۱	فصل هفتم: دنیای غریب
۱۰۵	فصل هشتم: مشاوره‌ای برای زندگی
۱۲۵	فصل نهم: نمایشی برای هیچ
۱۳۱	فصل دهم: اندوه ناتمام

پیش گفتار

در طول سالهایی که در شرکتها و سازمانهای مختلف مشغول به کار بودم بر اساس یک احساس غریزی که از کودکی در درونم خودش را به نحو مرموزانه‌ای جا داده بود دوست داشتم در تمام پستیهای که مسئولیت آن را قبول میکنم جایگاهی مطمئن، پایدار و قابل اتکایی را داشته باشم تا در بهترین جای ممکن و البته بهترین زمانهایی که طی کردم قرار بگیرم، سطح پروازم را بر اساس داشته‌های خودم و عکس‌العمل جامعه می‌سنجیدم، نه آنقدر هیجان زده و بی تاب و تحمل میشدم و نه رخوتی سنگین بر وجودم مستولی میشد. و نه سراغ مقوله‌های بی اهمیت می‌رفتم.

همه هیجانات زود گذر را همانند یک قهوه داغ، قطره قطره و آرام آرام از میان فیلترهای یک قهوه ساز حرفه‌ای عبور میدادم و در همین حال فرصت می‌یافتم تا امواج پایان ناپذیر اضطراب را از کنارم عبور بدهم، امواجی که به جای هدایت و کمک، مرا مستقیم هل می‌دادن به میان صخره‌های سنگین، مثل مغناطیسی بودم که ناخودآگاه همه چیز آگاهانه و ناآگاهانه به سمت من هجوم می‌آوردند

من در این سالها نظاره گر دقیق افکار و ایده‌هایی بودم که به سرنوشت جامعه اثر مستقیم می‌گذاشت و مجبور بودم تا حد توان و مقدوراتم کارهایی که به حوزه من مربوط می‌شد را مدیریت و سازماندهی نمایم.

همه جا بدنال نشانه‌ها بودم. گاهی از فرط خوشحالی و هیجان پرواز میکردم و گاه از شدت اندوه از تصمیمات اسفبار و چندان آور در این سالها در خلوت خودم و به حال خودم و مردم گریه می‌کردم.

تمام عمرم این گونه گذشت، دیگر صدای پلک زدن آنها را می‌شنیدم و صدای فس قلبشان را حس میکردم